



سلسلہ جلسات زمان شناسی، بستہ شناسی، وظیفہ شناسی

استاد احمد رضا احرار

تابستان ۱۴۰۳

فهرست

زمان شناسی، بسترشناسی، وظیفه‌شناسی؛ جلسه سیزدهم، ۲۷ تیر ۱۴۰۳..... ۳

مباحث توحیدی و دینداری..... ۳

فطرت و فاطر..... ۸

ارتباط انسان با خدا..... ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

زمان‌شناسی، بسترشناسی، وظیفه‌شناسی؛ جلسه سیزدهم، ۲۷ تیر ۱۴۰۳

دقیقه ۱۰ تا ۱۰

مباحث توحیدی و دینداری

سوره مبارکه مائده را تا آیه هفتاد و یک بررسی کردیم و در این بحثی که داشتیم هم آیات را جلو رفتیم و هم مباحثی که در کتاب بود را پیگیری کردیم و خواستیم حتماً یک دور سوره هم نگاه شود و به همین دلیل بخش‌هایی از کتاب را متوقف کردیم، اگر فصل سه را فرصت کردیم امشب خدمت شما می‌گوییم.

یک سؤال کلی پرسیده شده است که موضوع بسترسازی، ظرفیت‌شناسی و زمان‌شناسی چه ربطی به این سوره پیدا می‌کند؟

ربط آن این است که ما در زمانه‌ای قرار داریم که محل نزول سوره‌ی مائده است، عده‌ای هستند که بسیار دغدغه دین دارند و بسیاری هم دغدغه خروج از دین دارند. یعنی این دو در حال شدت گرفتن است. به گونه‌ای که به بعضی از دوقطبی‌ها اشاره می‌کنند. البته من دوقطبی نمی‌گویم به این معنا وجود دارد، ولی مسئله‌ای که در زمان ما وجود دارد بحث لطماتی است که ممکن است دیندارها به دین افراد بزنند و علت خروج از دین در ظاهر دیندارها باشند، این علت زمان‌شناسی است.

در مورد بسترشناسی، مباحثی است که در خود سوره مطرح می‌کند که مربوط به دین و دینداری است که هم به هر حال یک دین را می‌پذیرند، چه دین حق باشد و چه دین باطل، به هر حال یک دین را می‌پذیرند. هیچ انسانی بدون بستر دین زندگی نمی‌کند و نمی‌تواند زندگی کند، اگر از دین حق ببرد حتماً به دین دیگری التجاء پیدا می‌کند، کسی بدون ولایت زندگی نمی‌کند، یا با ولایت طاغوت است و یا با ولایت الله است که آیات آن را مفصل خواندیم. بستر آن بستر دین است، انسان بدون التجاء به دین نمی‌تواند زندگی کند، خود آن هم دین است، بی‌دینی هم دین است و یک نحو ولایتی بین بی‌دین‌ها وجود دارد که در آیات را در سوره مائده خواندیم.

نکته بعدی بحث وظیفه‌شناسی است که گفتیم مهم‌ترین کاری که ما باید انجام دهیم، بحث اقامه کتاب است، اقامه کتاب یکی از مهم‌ترین کارهایی

است که ما باید انجام دهیم که پیام جلسات ما هم همین بود که مسیر تدبر در قرآن یا قرآن را دنبال کنیم و وظیفه ما در حال حاضر اقامه کتاب است. کسی در این بحث تردید نکند، می‌تواند ده‌ها کار دیگر هم انجام دهد، ولی این کار را تعطیل نکند. هر کسی در جهت اقامه کتاب سهم خود را ایفا کند.

آیات سوره از آیه هفتاد و دو و هفتاد و سه بحثی را مطرح می‌کند که خیلی مهم است و آن هم این است که مباحث توحید به ویژه درباره وحدانیت خدا در دینداری مورد قبول خدا نقش اساسی دارد، کما اینکه وقتی در مباحث توحید اختلال ایجاد شود به ویژه درباره وحدانیت و تبدیل به شرک شود، به شدت در دینداری اختلال ایجاد می‌کند. هر چند که انسان‌ها نسبت به مباحث توحیدی خیلی ذهن فعالی نداشته باشند و فکر کنند که مباحث توحیدی خیلی مهم نیست.

آیه‌ی هفتاد و دو می‌فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

اینها گفتند که إِنَّ اللَّهَ مَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ است، البته معلوم است که منظور آنها این نبود که خدا، مَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ است، این واضح است. در خود این آیه هم معلوم است چون می‌گوید اللَّهُ، الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ یعنی مَسِيحُ پسر مَرْيَمَ. معلوم است که منظور آنها الله به صورت مصداق کس دیگری است، مَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ هم مصداقاً دوتای دیگر است. پس چرا می‌گویند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ؟ می‌خواهد بگویند شأن خدا و شأن مَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَام یکی است، وزن خدا و وزن مَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَام یکی است و این دو یک وزن دارند. مانند این را ممکن است کسانی که در جاهایی گفتند که علی عَلَيْهِ السَّلَام خداست و منظور آنها این نبود که علی عَلَيْهِ السَّلَام خدا است، منظور آنها این بود که علی عَلَيْهِ السَّلَام خدایی می‌کند. البته ما در آخر نفهمیدیم آنهایی که می‌گویند علی عَلَيْهِ السَّلَام خدا است منظورشان چیست. ولی احتمالاً وقتی سراغ این آدم‌ها می‌رویم که می‌گویند اللَّهُ، مَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ است نمی‌دانیم چه می‌گویند. اول سوره هم همین موضوع را مطرح کرده است. ظاهراً این موضوع، موضوع مهمی است هر چند من داشتم فکر می‌کردم که چه اهمیتی دارد.

آیه هفدهم:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

یک موضوع را خداوند دو جا در سوره ذکر می‌کند؛ آن هم موضوعی که بیشتر به شوخی شبیه است تا حرف جدی. به هر حال اینها این حرف را زدند، با هر منظوری که داشتند، ولی خداوند مترصد جواب آنها قرار دارد، آنجا بحث مالکیت را مطرح کرد و اینجا بحث دیگری را مطرح کرد و

گفت که مَسِيح عليه السلام گفت:

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

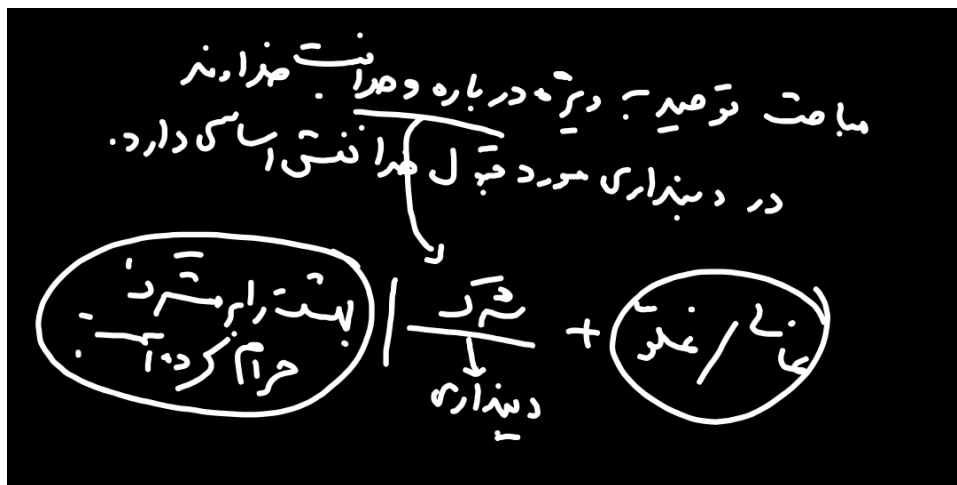
یعنی خود حضرت مَسِيح عليه السلام جلوی این کار ایستاد.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

و گفت هر کس يُشْرِكُ بِاللَّهِ،

فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ

خداوند بهشت را بر او حرام می کند، این عبارت خیلی عجیب است.



وَمَا وَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

یعنی هم مَأْوَاهُ او النَّارُ است و هم ظالم است و أَنْصَارٍ هم ندارد. چهار چیز را باهم گفته است.

خداوند بهشت را بر مشرک حرام کرده است. این خیلی تعبیر مهمی است و به نظر من از همین مدخل می توان وارد شد. چند آیه دیگر در همین

راستا جلو برویم.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ

کفر بعضی این طور بود که گفتند: خدا ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ است یعنی یکی از سه تا است، گفتند پدر و پسر و روح الامین و کلمه الله بر هر یک از این سه

چیز ممکن است منطبق شود یعنی إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ. اینها گفتند: پدر و پسر و روح. کلمه الله می تواند به این سه باشد. حضرت علامه رحمه الله علیه

می فرمایند: این سه چیز در انواع مختلف انجیل ها زیاد به چشم می خورد، آب اله است، ابن اله است و روح هم اله است، هر دو تعبیر اله را برای اینها

به کار می‌برند و می‌فرمایند در همین انجیل‌ها است که اله در عین اینکه یکی است، سه چیز است یعنی وقتی شما می‌گویید لاله یعنی لا اب، لا ابن و لا روح الا الله. اینها کمی پیشرفته‌تر هستند، آنها می‌گفتند: **اللَّهُ، مَسِيحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** است ولی اینها کمی مترقی‌تر ذکر کردند که این برای ما شگفت‌انگیز است که منظور اینها از اینکه خدا سه تا است چگونه است و چطور عالم را می‌دیدند چون بلافاصله آیه هست که:

وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ

اگر از چیزی که ادعا دارند دست بردارند،

لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

از همین جا معلوم است که این یک اعتقاد عمیق نیست ولی چیزی است که از آن کار برمی‌آید و به وسیله این یک مقاصدی را دنبال می‌کردند و می‌گویند:

وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا

اگر از این دست بردارند، معلوم است که چیز ساختگی است

عَمَّا يَقُولُونَ

از آن چیزی که ادعا دارند

لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِاِكْلَانِ الطَّعَامِ

هر دو غذا می‌خورند

أَنْظُرْ كَيْفَ نَبَّيْنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

نشانه‌ی اینکه اینها خدا نیستند این است که اینها طعام می‌خورند،

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ

اینها به سمت غلو رفتند یعنی شرک را با غلو ... اینها غالی شدند، غالی کسی است که در دین غلو می‌کند. حضرت علامه رحمه الله عليه می‌گویند: غالی از حد تجاوز می‌کند و در دین مرتکب افراط می‌شود. قالی هم یعنی کسی که در دین دچار کوتاهی می‌شود. یعنی معلوم است این نسبت دادن‌های به این خاطر بوده است که می‌خواستند شأن دین را به خیال خود افزایش دهند، مثلاً یک خدا کم بوده است و اگر آن را سه تا کنیم، خیلی پر و

پیمان تر می شود! یعنی دست مردم بازتر می شود. قدرت مردم بیشتر می شود، توکل آنها بیشتر می شود. سبک زندگی آنها بهتر می شود. اعتقادات مردم قوی تر می شود و متأسفانه یک رگه‌هایی از این فکر در تشیع هم بوده و هست و هنوز هم هست. یعنی به گونه‌ای اهل بیت علیهم‌السلام معرفی بشوند که در طول خداوند نباشند و در عرض خداوند باشند، در شوخی‌ها هم مثلاً می‌گویند: اگر خدا جواب ما را نداد می‌رویم سمت حضرت عباس علی‌السلام. گویا حضرت عباس علی‌السلام یک دکان دارد، که آن دکان از خدا متفاوت است. یک دکان بهتر است یا دو دکان؟ از یکی آنها جواب نگر فیم می‌رویم دومین دکان، اینها را به آن غلو می‌گویند. غلو یعنی برای اینکه شما مردم را به دین بیشتر دعوت کنید، پياز داغ آن را زیاد می‌کنید و یک کاری می‌کنید که اینها جذب به دین آنها بیشتر شود، یعنی اینها در اتاق فکرشان نشسته‌اند گفتند: چه جوری؟ می‌دانستند معلوم است که **اللَّهُ، مَسِيحٌ** علی‌السلام نیست، **أَمَّا كَفَتْنَا اللَّهُ، مَسِيحٌ** علی‌السلام است و نکته‌ای که هست این است که همه کارهایی که اهل کتاب کردند، رقیق آن را در شیعه هم داریم، **أَمَّا** خوبی شیعه این بوده است که در نیت‌های خود درست عمل کردند و نشان می‌دهد که یک چیزی در ذهن آنها بوده است و مسیر را اشتباهی رفتند، در غیر این صورت شما فرض بگیرید انسان در زندگی خود اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشد و بتواند به آنها التجاء کند و در طول خداوند هم باشد که اشکالی ندارد. بعد یک نفر که اهل بیت علیهم‌السلام را دارد با فردی که فقط خداوند را دارد، این دین یک مقدار پر و پیمان تر هست تا اینکه فقط خدا را مثلاً داشته باشد، **أَمَّا** چرا انسان باید این گونه فکر کند؟ چرا باید به گونه‌ای به انسان‌ها القاء کند که دستگاه امام حسین علی‌السلام به یک‌باره غیر خدا شود، یا مثلاً در عرض خداوند بشود؟ یا بعد مثلاً خداوند یک‌جایی را در قرآن گفته است نمی‌بخشد. بعد همان را دستگاه امام حسین علی‌السلام ببخشد، این دینداری را تکثیر می‌کند و تقویت می‌کند. این منجر می‌شود افرادی که نماز نمی‌خوانند اینها احساس نکنند که با دین بیگانه هستند. یک روزی بیایند و دست خود را به این پرچم‌ها بمالند و بعد به سرشان بمالند و سپس هر کاری که خواستند در زندگی خود بکنند، یک محرمی که شد بیایند، بنشینند حداقل آن این است که از دین نمی‌برند بعداً یک کاری می‌کنند. اگر چه اینها به این بسنده نمی‌کنند بعدها همین‌ها به همین پرچم اهانت می‌کنند، یعنی کسی که از بن و پایه براساس شرک، خدا را بخواهد پرستد، این خداپرست نمی‌شود و مشرک می‌شود و بعد هم خداوند گفته است که بهشت خود را بر مشرک حرام کرده است. شما می‌خواهید با او چه کار کنید؟ شما که نمی‌خواهید مشرک پروری کنید؟

اینجا یک مقوله‌ای به نام غلو مطرح می‌شود. معلوم است که این بحث‌های شرکی که در دینداری مطرح می‌شود یک بخش آن مربوط به افراد دیندار است، علماء را نمی‌گوییم، دیندارهایی که می‌خواستند انسان‌ها از دین رمیمه نشوند، اغلب انسان‌ها دیندار شوند. فکر می‌کردند به وسیله غلو در دین دیندار زیاد می‌شود. رسول خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام قابل مقایسه با خداوند نیستند، اینها مخلوق هستند و خداوند خالق است. شما

می‌گویید: اما در کتاب‌های فلسفه گفتند اینها عقل نخستین هستند، اینها نمی‌دانم فلان هستند. اینها تالی تلو خداوند هستند. تالی تلو خداوند یعنی چه؟ اصلاً این حرف‌ها چیست؟ اصلاً قابل مقایسه با خداوند نیستند، خداوند خالق است و آنها مخلوق هستند. این رسول خداوند هست، این فرستاده خداوند است، این غذا می‌خورد، او می‌میرد، می‌فهمید؟ می‌میرد یعنی حتی نمی‌تواند حیات را برای خودش نگه دارد. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ**^۱ ببینید این صراحت آیات قرآن است.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

ما نمی‌گوییم این گونه حرف بزیم که شأن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایین است، اما چرا به گونه‌ای معارف را به مردم مطرح می‌کنید که زمانی که می‌گویید رسول خداوند، در قلب او محبت ایشان بیشتر از خود خداوند باشد. می‌گوید: اشکال ندارد محبت است دیگر. محبت به رسول خداوند بیشتر باشد. ببینید مسیر را دارید اشتباه می‌روید. شما نباید این کار را بکنید، شما نباید بگویید دست خداوند بسته است، بعد از ناحیه رسول خداوند می‌دهد. از ناحیه اهل بیت علیهم‌السلام می‌دهد. شما داری غلو می‌کنی. زیرا خداوند در قرآن می‌گوید: دست خداوند باز است. شما دارید این حرف را از کجا می‌زنید که خداوند از ناحیه اهل بیت علیهم‌السلام به همه تفضل می‌کند؟ خداوند می‌گویند: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**، بله، این به معنی این نیست که شأن رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایین است. به معنی این نیست که توسل به رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشود کرد، باب الحوائج نیست، باب الحوائج هست، اما انسان‌ها باید با خداوند ارتباط داشته باشند، مستقل ارتباط داشته باشند. با خداوند ارتباط داشته باشند، از خداوند حرف بشنوند، به خدا حرف پس بدهند، با خداوند گفتگو داشته باشند. خیر، انسان‌ها باید بروند سراغ اهل بیت علیهم‌السلام، از طریق اهل بیت علیهم‌السلام با خداوند حرف بزنند. شما که دارید می‌گویید اهل بیت علیهم‌السلام خداوند هستند، یا خداوند اهل بیت علیهم‌السلام است. الله، اهل بیت؛ یعنی رقیقه‌های اینها در نظامات فکری ما وجود دارد، رویمان نمی‌شود در غیر این صورت خیلی صریح این را مطرح می‌کردیم. اما در عمل و در سبک زندگی و در ترویج دینداری خداوند را خیلی پایین می‌آوریم، در حد اهل بیت علیهم‌السلام. به جای اینکه خداوند را ببریم بالا و به طور طبیعی زمانی که انسان خدا را بالا می‌برد، همه با هم بالا می‌روند، **الَّذِينَ آمَنُوا** هم بالا می‌رود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم بالا می‌رود. خداوند را در حد مخلوق او می‌کنیم. در صورتی که خداوند....

فطرت و فاطر

می‌گویید: ثمره این توحید چیست؟ ثمره توحید، توحید ناب مفهوم فطرت و فاطر کاملاً خودش را نشان می‌دهد. شما زمانی که می‌گویید فطرت

^۱ سوره مبارکه زمر، آیه ۳۰

یعنی هر مخلوقی به طور بی واسطه با خداوند ارتباط دارد. شما تا حالا بی واسطه با خداوند ارتباط داشتید؟ بله، معلوم است داشتید، نه یک بار، نه دوبار، نه سه بار، نه ده بار، اما آیا این شأن را برای خودتان قائل هستید؟ خیر، زمانی که انسان می خواهد بر حسب اعتقادی بزند، اینها را تبدیل به عقیده کند، عقیده اش کند... این عقیده را داشته باشید... عقده.. آن را عقد کند، می خواهد تبدیل به یک گره کند... خیر، من فکر نمی کنم ما لیاقت ارتباط با خداوند را داشته باشیم. فطرت انسانها... یعنی هر انسانی بی واسطه با خدا ارتباط دارد و می تواند با خدا حرف بزند و می تواند از خداوند حرف بشنود، این به معنی این نیست که شما احکام خود را از خداوند بگیرید، زیرا می گوید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**، فکر آن را هم کرده است که کسی آن حرف را هم نزنند. گفته است هم **أَطِيعُوا اللَّهَ** کنید، گفته است **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**. گفته است ولایت در این سه بعد جاری می شود. پس بنابراین این نقص توحید است، ما خیلی نسبت به خدا کم گذاشتیم. یکی از علت های کم گذاشتن هم به این دلیل بوده است که خدا را به اهل بیت علیهم السلام چسبانیم. خداوند به هیچ کسی نمی چسبد، خداوند به هیچ کسی نمی چسبد، به اهل بیت علیهم السلام هم نمی چسبد. اکنون من این حرف را می زنم، بعضی ها می گویند: این چه جرأتی کرده است که این حرف ها را می زند. در حالی که شما چگونه جرأت می کنید این حرف ها را بنزید؟ زیرا خداوند، خداوند است، **أَحَدٌ** است، **لَمْ يَلِدْ** است، **لَمْ يُولَدْ** است، **الصَّمَدُ** است، اهل بیت علیهم السلام و کلد هستند، **يُولَدُ** هستند، **وَلَمْ يُولَدْ**... کفو دارند، خودشان بین خودشان کفو دارند، به هر حال **أنا و علی أبوا هذه الأمة**، تمایز دارد. ما در زندگی خود اگر خداوند نباشد خیلی بیچاره هستیم، شما می گوید: عوض آن اهل بیت علیهم السلام هستند، عوض آن اهل بیت علیهم السلام نمی توانند باشند، جای خداوند را هیچ کسی نمی تواند پر کند. جهت اطلاع اگر کسی گفت جای خداوند را اهل بیت علیهم السلام می توانند پر کنند به شما اشتباه گفته است، جای خداوند، فقط خود خداوند است و این اشکالی است که اتفاق می افتد. هر چقدر که دین ها از مدار اصلی خود به سمت فسقی که جلسه قبل راجع به آن صحبت می کردیم، از مدار قبول خارج می شود، به اشخاص دیگری که مقرب درگاه خداوند هستند می چسبد، اما به خداوند نمی چسبد. یعنی من امام حسین علیه السلام را راضی می کنم، اما خداوند را نمی توانم راضی کنم. اینکه نشد. شما نمی توانید امام حسین علیه السلام را راضی کنید. شما باید خداوند را راضی کنید، امام حسین علیه السلام را هم راضی کنید، او ولی خداوند است. ساختار جدا برای او گذاشتند، او امر و نواهی را به عهده او گذاشتند. مثل این است که شما در خانه خود از پدرتان باید تبعیت کنید، ولایت پدر را برای شما گذاشتند، باید تبعیت کنید، هیچ وقت پدر خدا نمی شود اما خداوند یک ولایتی را هم به او داده است، اما شما نمی گوید: زمانی که من از پدرم تبعیت کردم، یعنی از خدا دارم تبعیت می کند. بله، منظور این است که خداوند به او اذن داده است، اگر خداوند اذن را بگیرد، آن تبعیتی معنی پیدا نمی کند. شما می گوید: خیر، منظور ما همین است. ما اهل بیت علیهم السلام را هم که می گوئیم منظورمان همین است. می گوئیم: باشد، قبول، با همدیگر به یک توافق صد درصدی رسیدیم. لطفاً

غلو نکنید.

لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

لطفاً برای خداوند یک شأن ویژه‌ای قائل شوید، هیچ کسی را هم قاطی این شأن نکنید، بلد هستید یا نه؟ می‌توانید یا نه؟ می‌گویید: بله که می‌شود. انجام دهید، بسم الله از همین الان انجام دهید. آن شأنی که ما برای خداوند باید قائل بشویم چیست؟ آن شأنی که برای خدا باید قائل بشویم چیست؟

أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

این را در سوره فرقان مطرح می‌کند می‌گوید: این خدایی که شما می‌گویید که **أَحَدٌ** و **وَاحِدٌ** و **صَمَدٌ** است، این خدا مالک است، خوب گوش بدهید، همین خدا همین باشد، کافی است مالک نفع است، مالک ضرر است، مالک موت است، مالک حیات است و مالک نشور است و در این پنج تا هیچ شریکی ندارد، تمام شد. زیرا انسان یا در حیات خود نفع می‌بیند یا ضرر می‌بیند، یا در موت است یا در حیات است، یا بحث نشور است، یعنی زمانی که این پنج مورد را می‌گوید یعنی همه چیز، همه چیز برای خداوند است. هیچ نفعی به شما نمی‌رسد، مگر مالک آن خداوند است. هیچ ضرری به شما نمی‌رسد، مگر مالک آن خداوند است. حتی ضرر هم مالک آن غیر خداوند نیست. حواستان باشد. هیچ موتی عارض شما نمی‌شود، مگر اینکه مالک آن خداوند است. هیچ حیاتی به شما داده نمی‌شود مگر اینکه مالک آن خداوند است. اینجا گفته است: **مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا**، هر زمان دوتای آن بیاید هر چهارتای آن می‌آید. یعنی موت و حیات و نشور هم می‌آید. زیرا موت و حیات و نشور هم ذیل نفع و ضرر مطرح می‌شود. جهت اطلاع، هر جایی که این آیه یا شبیه این آیه آمد هر پنج تایی آن با هم می‌آید. به خاطر اینکه نفع و ضرر مفهوم اعم موت و حیات و نشور در آن است.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

سؤال:....یعنی مستقیم می‌شود با آن ارتباط برقرار کرد؟

پاسخ: بله، جالب است شما می‌گویید که خداوند می‌شوند. عجیب نیست؟

ارتباط انسان با خدا

ما فکر می‌کنیم او نمی‌شنود، نه تنها فکر می‌کنیم نمی‌شنود، فکر می‌کنیم نمی‌بیند و نه تنها فکر نمی‌کنیم او نمی‌بیند، فکر می‌کنیم با ما کاری ندارد و نه تنها فکر می‌کنیم با ما کاری ندارد، فکر می‌کنیم یک کاری هم که انجام می‌دهیم نمی‌توانیم رضایت او را به دست آوریم و فکر می‌کنیم که او نسبت به ما این قدر مخلوق دارد که ما در آنها گم هستیم. اتصال عینی با او نداریم. در حالی که در قرآن می‌فرماید ما از رنگ گردن به او نزدیک تر

هستیم. اگر قرار به نزدیکی باشد ما از نفس خودتان به خودتان نزدیک تر هستیم. **أَنَّ اللَّهَ بِحَوْلِ بَيْنِ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**، خدا حائل می کند، این قدر نزدیک است. در حول شما قرار داریم. آنجایی هستیم که به شما نزدیک تر از آن به خودتان وجود ندارد، طبیعی است. بعد این خدا دوست داشتنی می شود. با این خدا می شود ارتباط برقرار کرد، این خدا را می شود به او دعوت کرد. این به معنای این نیست که شما به خدا دعوت کنید، ولی رسول صلی الله علیه وسلم و ولی الهی را دیگر دعوت نکنید. بعضی ها می گویند باشد قبول، با خدا ارتباط داریم اما نماز نمی خوانیم. ما هم همین را می گوئیم؛ نه، انسان ها خودشان با خدا ارتباط دارند؟ نه، باید ولایت خدا را هم قبول کنند.

سؤال: ... معنایش این نیست که ...

پاسخ: بله، یعنی هر انسانی به نسبت اتصالش به خدا دارای حیاتی به همان اندازه می شود، به حیاتی که می تواند با آن حیات با خدا ارتباط برقرار کند. کار کفر این است که رابطه ی حیات انسان را با خدا قطع کند، کم کم حیات انسان را به سمت حیات مادی می برد و حتی مثل یک مخلوق معمولی هم نمی تواند با خدا ارتباط برقرار کند. **كَأَلَّا نَعْمَاءَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**، البته انسان باز هم می شد که پایین تر هم بیاید، الحمد لله؛ یعنی انسان درست است که حد سقوط او بی نهایت است، ولی ما معمولاً به آن حد نمی رسیم و می رسیم به **أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ**، یعنی به جایی می رسیم که از مدار حق خارج می شویم و **كَأَلَّا نَعْمَاءَ** می شویم که همین هم خوب است. شاید شما تعجب کنید چون بدتر از این هم هست! به همین دلیل می گویم حیات بدتر هم است. به هر حال آدمی حیوان باشد بهتر از ...

سؤال: نامفهوم

پاسخ: الان چیزی که من گفتم کفر است. کسی که دیگری را از شأن خدا و ربوبیت را بالاتر از خدا بداند که این شرک است. به آن فکر ناجور کفر می گویند. به اینکه دو گانه پرست می شود شرک می گویند.

آیه هفتاد و هشت می فرماید:

لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

طبق حرفی که در این بحث ها گفتیم خوب گوش دهید، اینها جزء نتایج است، بالاترین وظیفه ای که ما به عنوان یک مسلمان داریم، اقامه کتاب است. در اقامه کتاب بالاترین کاری که ما داریم اقامه توحید است. این خیلی کار را راحت می کند، من در قرآن چه چیزی را باید به مردم یاد بدهم؟ خدا را باید به مردم یاد بدهم که مردم در قرآن بفهمند خدا چگونه است. این را باید یاد بگیرند، که خیلی هم راحت است. سوره توحید یاد

دهیم، **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾**

بی جهت نیست که خداوند به مسیحیان و یهودیان می فرماید که بروید و کتاب هایتان را اقامه کنید. اقامه کتاب برای اقامه توحید، نه برای اقامه کل احکام. اینجا موضوع احکامش نیست موضوع اقامه توحید آن است. چرا این موضوع مهم است

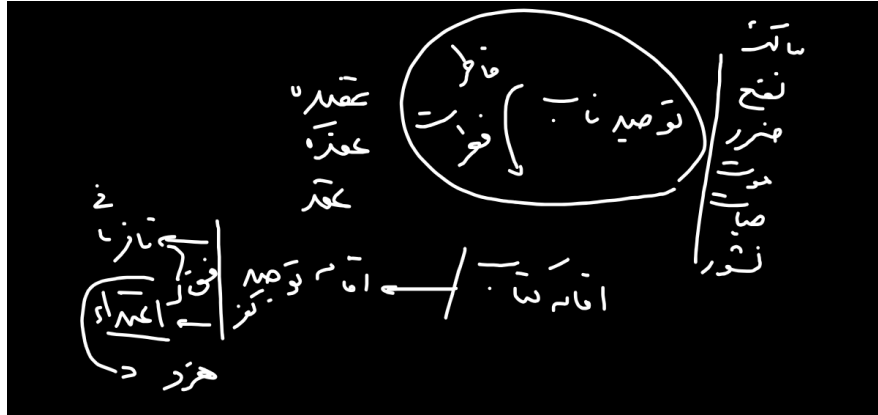
لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

کافی است نگاه انسان به توحید کم رمق و کم سو باشد. نگاهش به همه چیز، حتی به خودش و ارزش خودش کم رمق و کم سو می شود. اگر زن است دل آن می خواهد کاری کند که زیباتر شود که دیگران او را ببینند. اگر مرد است که می خواهد پر شهوت تر شود، اینها به دلیل بی خدایی است. آدمها جراحی می کنند، به خودشان می رسند ناخن می کارند. اینها به این دلیل است که چون خدا ندارد، چیزی را ندارد که به او اتکا کند دل خوشی ندارد، دل خوشی او به نگاه نامحرم است. کسی را ندارد که با او حرف بزند، بیچاره تنها است. خدا می تواند با او حرف بزند، با او مناجات کند، با خدا بتواند رفاقت کند، خدایی که همه مخلوقات را خلق کرده است و این گونه چقدر انسان بزرگ می شود. انسان حقیر می شود وقتی خدا را نداشته باشد، بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ می شود.

وقتی توحید نباشد انسان دو مشکل پیدا می کند، نافرمانی دلیلی ندارد که فرمان ببرد، خدایی را فرمان ببرد که نمی شناسد ندیده است با او ارتباط ندارد خدایی که نمی تواند با او حرف بزند و دیگری اعتداء، اعتداء به معنی تعدی کردن به دیگران است. یعنی من به راحتی به دیگران ظلم می کنم بدون اینکه کسی بفهمد، مخفیانه هم انجام می دهم کسی هم نفهمد و نتواند مجازات کند. در خانه، در بیرون، هر جایی، می توانم به دیگران تعدی کنم و هیچ کسی هم نفهمد. اگر خدا نداشته باشید می توانید مخفیگاه داشته باشید، اما وقتی خدا را داشته باشید دیگر مخفیگاه ندارید. حتی در صندوق خانه که قدیم صندوق خانه داشتند یا در کمد خانه هم که می روید خدا هست. هر جا بروید خدا هست نمی توانید مخفی بشوید.

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

حتی در ذهن شما هم خدا هست. نمی توانید راجع به کسی بد فکر کنید، خدا می بیند. حتی نمی توانید راجع کسی ظن بدی داشته باشید، خدا می بیند. خدا خیر بدهد به بعضی از این مؤمنها، تا به کسی ظن سوء می برند یک بدبخت و بیچاره ای خواهند شد، همان بلا سر خودشان می آید. اینها می گویند: خدا هست. اینها خدا را فهمیدند، چون بلافاصله بعد از اینکه می گویند: چرا این بی عرضه است، سریع زمین می خورند. خدا هست، می فهمند خدا هست. یعنی خیلی آدمهای هوشیاری هستند. تا فکر بدی می کنند بلافاصله عقوبت آن را می بینند.



كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾

ببینید بحث از کجا به کجا کشیده شده است. از بحث توحید کشیده شد.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ

وقتی خدا نباشد، شما راحت می‌توانید معروف را منکر کنید. ولی خدا هست شما نمی‌توانید معروف را منکر کنید، برای اینکه معروف، معروف باشد شما نیاز دارید خدا، خدا باشد. اگر خدا از خدایت خود بیفتد به طور طبیعی می‌توانید معروف و منکر کنید. اگر بدحجابی معروف شد، چون اول خدایش را می‌زنند، بعد آن را می‌زنند. اگر خدا را زنند نمی‌توانند منکر را معروف کنند. اول خدا را پایین می‌آورند. پس اگر کسی خواست امر به معروف و نهی از منکر کند، اول باید خدا را بزرگ کند. جلسات توحید را زیاد کنید چه اشکالی دارد؟ چند جلسه توحید در این دنیا هست؟ بهترین کتاب توحید خود قرآن است. هر سوره ای را که باز می‌کنیم توحید دارد. بعضی از سوره‌ها اختصاصاً توحید است. کسی توحید سوره انعام را کار کرده است؟ نه. سوره انعام، آل عمران، توحید. اصلاً سوره‌های خاص توحید داریم؛ سوره نحل. شما خیلی راحت می‌توانید مباحث آن را مطرح کنید. چرا این سوره‌ها وارد زندگی نشده است؟ آدم‌ها خدا را به سبک سوره نحل بشناسند. باور کنید یک نفر خدا را به سبک سوره نحل بشناسد، زنبور عسل می‌شود. یعنی شروع می‌کند منفعت از او طراویدن. اصلاً یک چیزی می‌شود؛ عسل می‌شود. اسمش را باید عسل گذاشت. توحید هر سوره‌ای مزه همان سوره را دارد. سوره مائده تقریباً هیچ آیه توحیدی ندارد. داشتم فکر می‌کردم آیه توحیدی آن کدام است. بعداً برای شما راجع به توحید سوره مائده می‌گویم. یک سوره‌ای که این قدر دارد راجع به انواع گناه‌ها افشاگری می‌کند. وقتی نگاه می‌کنید، اسم غفور رحیم خدا داخل آن هست. اگر کسی خواست یک سوره انتخاب کند که اسم **عَفُورٌ الرَّحِيمِ** خدا به صورت اختصاصی و به صورت خاص پرده‌برداری شده است سوره مائده است. یعنی چه؟ در برابر همه انحرافات سینه سپر می‌کند. مثل حسین ابن علی علیه‌السلام جریحه‌دار می‌شود برای اینکه توحید را بالا ببرد. اصلاً سوره مائده سوره خود حسین علیه‌السلام است. اینهایی که داریم می‌خوانیم زخم‌های بدن امام حسین علیه‌السلام است که آنها تیر نزدنند، آنها

بی اعتقادی خود را زدند. آنهایی که سنگ و یا تیر می‌زدند هر کدام یک مشکلی با خدا داشتند. هم یک مشکل نداشتند. اما همه در یک جبهه جمع شدند. آن کسی که انگشتر دزدید، آن که بعداً نشست و گریه کرد، همه مشکل داشتند. مشکلات آنها با خدا بود. سر چه کسی خراب کردند؟ سر حسین بن علی علیه السلام. سوره مائده حسین ابن علی علیه السلام است که حاضر است شهید بشود، ولی علم توحید نیفتد. این خاصیت این سوره است. سؤال: انسان‌ها اول دچار فسق می‌شوند بعد ...

پاسخ: بحث اول و دومی نیست؛ شأن است. وقتی که گزاره‌های باطل در انسان نفوذ می‌کند و انسان به آن گزاره‌های باطل اعتنا می‌کند یا بی‌اعتنائی می‌کند و بیرونشان نمی‌کند دچار کفر می‌شود. خاصیت کفر این است که سطر و پوشش دارد و قابل انتقال است. مثل ویروس عمل می‌کند. یعنی شما آن چیزی که در ذهنتان هست را می‌توانید به دوستان انتقال بدهید. خاصیت کفر تسری است، گزاره‌ای و تسری است. می‌گوییم: راجع به خدا چه طوری فکر می‌کنید؟ می‌گویید: اگر خدا به ما اعتنا می‌کرد که الان وضع ما خیلی بهتر بود. این گزاره است. این چهره ناراحت من از خدا با آن گزاره یک حالت عاطفی پیدا می‌کند و در قلب آن آدم می‌نشیند. قلب فرزندم است، قلب همسرم است. اتفاقی گرفتار می‌شود. ماشین پیدا نمی‌کند. می‌گویید: خدا به من اعتنا ندارد. همان گزاره تداعی می‌کند. مثل یک نرم افزاری داخل آن می‌افتد. کفر خاصیت بارگذاری شدن است، چون حالت ویروس دارد. هر چقدر عاطفی‌تر باشد، سریع‌العمل‌تر هست و قدرتش بیشتر است. مثلاً من پدرم را خیلی دوست دادم و او یک آدم کافر است و به خدا بد و بیراه می‌گوید، ولی من خیلی دوستش دارم، چون با من خیلی مهربان است و کارهایی می‌کند که جذابیت دارد. شرک خود را خوشگل می‌کند و تحویل من می‌دهد و من با دوست داشتن عمیق این را می‌گیرم و در ذهنم که می‌آید... یا اینکه بغض است. یک پدری دارم نماز شب خوان، ولی اخلاق بد. این به یک گزاره با عاطفه تبدیل می‌شود. در وجود من می‌آید. من سر کلاس می‌روم و می‌گویم: از خدا چیزی بخواهید. همین خدایی که می‌گویم. می‌گوید: پدر من نمونه آن است. پدر من می‌گوید که ما هر کاری هم بکنیم خدا نمی‌فهمد. هر دو یک حالت عاطفی پیدا می‌کند، بارگذاری می‌شود و داخل این می‌آید. این طبیعتاً آن از مدار خارج می‌کند. خروج از مدار را فسق می‌گویند. از مدار که خارج می‌شود به طور طبیعی کار بد می‌کند. چون از مدار خارج می‌شود. عصیان می‌کند، اعتداء می‌کند. پس فسق اینجا می‌نشیند، ولی کفر پشت این بود.

سؤال: فسق نتیجه کفر است؟

پاسخ: بله، تشدید می‌کند. اینجا می‌آید، تغییر ساختار که می‌دهد هر چه بگویند من چیز دیگری می‌شنوم.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

شروع می‌کنم **هُزُوا**، مسخره کردن. مثلاً برویم نماز بخوانیم که چه بشود. این به سمت **هُزُو** می‌رود. **هُزُو** به معنی پرت کردن و طرد کردن است. حالتی از انسان است مثل مغناطیس که حس می‌کند با او سازگار نیست. عجیب است که کفر به صورت سیستمی در حال انتشار است. چنانچه نسبت به ساختارها غافل باشیم. چه بسا خود فرد در جبهه باطل می‌ایستد.

ابتدا تصور می‌کردم که این مباحث برای شما مفید نباشد. با خودم مرور می‌کردم که بعضی مادر هستند، بعضی برادر هستند و بعضی پدر هستند و هیچ‌کدام اینها کاره‌ای نیستند، ولی در مملکت خود یک کاری را تسری می‌دهند. گزاره‌های ذهنی خود را به فرزند و همسر و یا فرد دیگری خود تسری می‌دهند. اینها متعددی هستند؛ لازم نیستند. انحراف را باید از تک تک افراد گرفت. چنین گمانی نداشته باشیم که کفر درون خود را به دیگری تسری نمی‌دهیم. چنین توانی ندارد که تسری ندهد. هم‌چون ویروس عمل می‌کند و در مجاورت دیگران ناگزیر از صحبت کردن می‌باشیم. هنگام صحبت کردن در لابلای کلام من حرف از توحید و یا غیر توحید می‌باشد. وقتی کفر در کلام من باشد در تمامی تار و پود شما، غیر خدا زنده می‌شود. قضیه از این قرار است که شما در فضایی که قرار می‌گیرید یک سری حرف‌هایی رد و بدل می‌شوند، از طرف دیگر عواطفی هم ما بین وجود دارد. فضا را هم دوست دارید، گر چه حرف از خدا بوده است، ولی حضور خدا در آن نبوده است. این ناخالصی به درون ما رخنه می‌کند و اعمال در طول روز از این ناخالصی سرچشمه می‌گیرند. من نمی‌توانم خالص نباشم تدریس کنم، شما نمی‌توانید خالص نباشید و مادری کنید. چون این ناخالصی منتقل می‌شود. حرف بر سر این است که ناخالصی‌های انسان از مسیر توحید به دیگران منتقل می‌شود، نه براساس احکام و اخلاق و رفتار ما. این بسیار نکته مهمی می‌باشد. یعنی توحید و اعتقاد به خداوند مقدم بر هر چیزی بر اشخاص اثرگذار است تا اخلاق و احکام. یعنی اگر من بد اخلاقی کنم اول توحید من را می‌گیرید، بعد اخلاق بدم را. چرا؟ چون توحید از جنس هست است. در گزاره هست است. بنابراین در بن گزاره انسان می‌نشیند. برای همین اصلاح آن در اولویت اول قرار دارد. امکان این سؤال است آیا من می‌توانم توحید داشته باشم، بد اخلاقی هم بکنم؟ مگر فرد بد اخلاق توحید ندارد؟ اگر عمل به احکام نمی‌کنید یعنی توحید ندارید. یعنی چه؟ اگر توحید شما قوی باشد...، چرا باید بد اخلاق باشید؟ چون خود را مالک نفع و ضرر می‌دانید. اعصاب خورد می‌شود. در اداره به شما خیانت شده است؛ باشد، خانواده چه گناهی دارند. مالک نفع و ضرر خدا است. بروید به درگاه خداوند و با خدا صحبت کنید و مشکل خود را حل کنید. مالک نفع و ضرر خدا است. نه، وقتی من ناراحت هستم دیگران هم باید جور من را بکشند. مگر شما خدا هستید؟ مگر شما مالک نفعی هستید؟ چرا خدایی می‌کنید؟ اخلاق بد به این معنا است که شما خود را مالک نفع و ضرر می‌دانید. می‌گویید: چرا؟ اجازه دهید محاسبه کنیم. یک بار بد اخلاقی کنید، سپس آن را تحلیل کنید که به چه دلیل بد اخلاقی کردید. گزاره آن از کجا آمد؟ من بر چه اساسی بد اخلاقی کردم؟ یا فلانی بد اخلاقی می‌کند، نباید صرف بد اخلاقی دیگری شما هم

بداخلاقی کنید. حتی اگر در مورد شما باشد. آیا شما مالک نفع خاصی هستید؟ فلانی چرا نفع شما را ضایع کرده است؟ مگر شما می‌توانید چنین حرفی بزنید؟ مگر شما مالک نفع خودتان هستید؟ مگر شما مالک ضرر خود هستید؟ جای بسی تعجب است بعضی افراد خود را مالک نفع می‌دانند و بعضی افراد هم خود را مالک ضرر می‌دانند. خدایا کاش می‌شد خود را به نحو دیگری معرفی می‌کردی. بخشی از انحراف ما به دلیل مالک ضرر دانستن است. خداوند می‌خواهد به ما تفهیم کند که ما مالک ضرر نیستیم. والا خداوند مالک ضرر نیست. خداوند مالک نفع مطلق است. گاهی ما کسی را تهدید می‌کنیم که دیگری را بدبخت و بیچاره خواهیم کرد و خود را مالک ضرر می‌دانیم که دیگری را می‌توانیم بدبخت و بیچاره کنیم. اگر دقت کنید وقتی خداوند مالک نفع و ضرر هست دایره ادعای انسان محدود می‌شود و حرفی نمی‌تواند بزند. دیروز فردی به من گفت که چرا از دست من ناراحت هستید؟ من که هستم که بخوام از شما ناراحت باشم. ارتباطی با من ندارد. هر چیزی هم باشد از آن خداوند است. نفع و ضرر آن به من ربطی ندارد. امر و نهی به من ربط دارد که چه کار بکنم و چه کاری نکنم. درصدد تحقیق برمی‌آیم که چه کاری بکنم و چه کاری نکنم. انسان فقط **لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ** است. این از زبان امیرالمؤمنین عليه السلام است. آیه آخر سوره مبارکه فرقان، انسان فقط و فقط مالک دعاها است. براساس این مالکیت یا بهشت و یا جهنم می‌رود. مالک نفع و ضرر هیچ چیزی نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: چون اذن الهی دارد. یک نفر ماشین شما را خراب کرده است. طبق قوانین شرعی او محکوم است و طبق قوانین شرعی به شما خسارت می‌دهد. حال این فرد بچه یتیم است و از طرف دیگر به شما خسارت وارد کرده است. شما هستید که می‌توانید او را ببخشید یا نه. ببخشید. با بخشش راحت می‌شوید.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اگر خداوند به ما اجازه دهد فردی را تنبیه کنیم، تنبیه می‌کنیم. اگر اجازه ندهد ما نمی‌توانیم. هر امری را اجازه بدهند، بله، والا نمی‌توانیم. ما اسلام داریم. بنابراین هر کاری را مطابق اذن و اجازه انجام می‌دهیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: فسق یعنی از مدار اذن خارج می‌شود و از حق دور می‌شود و مدار دیگری پیدا می‌کند. هیچ کسی نیست که نتواند اذن بگیرد. همه اذن می‌گیرند. بدبختی انسان به این است که وقتی از مدار خدا خارج شود باید از همه اذن بگیرد. وقتی در مدار خداوند حرکت می‌کنید فقط از خداوند

اذن می‌گیرید. وحدت یعنی این. توحید یعنی این و چنانچه از مدار خدا خارج شوید باید از همه اذن بگیریید و هیچ کس از شما راضی نخواهد بود. اینجا فقط یک نفر از شما راضی است. **وَلَا يَخَافُونَ يُومَةَ لَأْتِيهِمْ**. با خدا معامله می‌کنید و هر کسی هر چه بخواهد بگوید و خداوند بهترین مصلحت‌ها را برای شما پیش می‌آورد.

معامله کردن با خدا بسیار عالی است و همه چیز در دست خداوند است. خداوند هم پاداش می‌دهد و هم پاداش به غیر حساب می‌دهد. خداوند انسان نیست؛ خدا است و هر چیزی که می‌دهد در مدار خدائی می‌دهد. در حالی که دیگران از جنس آدم هستند. پاداش در حد دو میلیون، سه میلیون، ده میلیون، صد میلیون، یک خانه، یک باغ و یا یک ماشین است. این مدار انسانی است و کوچک و محدود. خداوند آسمان می‌دهد، زمین می‌دهد، بهشت می‌دهد. به قدری می‌دهد که بنده از شدت سیرابی بخواهد فریاد بزند. خداوند فقط یک چیز می‌دهد و آن هم رضایت می‌باشد. هیچ کس نمی‌تواند به جز خداوند به انسان حس رضایت ببخشد. تنها گمشده انسان چیست؟ رضایت. وقتی انسان به بزرگسالی می‌رسد این نکته را درک می‌کند. با گشت و گذار متوجه این نکته مهم می‌شود. خداوند به انسان حس رضایت می‌بخشد.

آیه هشتاد و یک، قرار گرفتن این آیه در اینجا خالی از حکمت نیست. چرا؟ چون آن اکل **سُحْت** بود، آن قول **اِثْم** و **عُدْوَان** بود، آن سرعت در **اِثْم** و **عُدْوَان** بود، آن کتمان حق و عصیان بود، همه محصول توحید هستند.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ

خداوند وقتی بحث توحید را می‌خواهد مطرح کند با این عبارت ذکر می‌کند: **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**، نمی‌فرماید: **مُوحِدُونَ بِاللَّهِ**. **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**، واژه توحید در قرآن، ایمان **بِاللَّهِ** است. به همین دلیل می‌فرماید: **الَّذِينَ آمَنُوا**. **آمَنُوا** مقدم می‌شود. هر گاه فرمود: **الَّذِينَ آمَنُوا**، یعنی خداوند را به یگانگی قبول کردن. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا ... إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی این که توحید دارند. در قرآن **آمَنُوا** همه جا مقدم می‌باشد.

وَلَوْ كَانُوا

اگر اینها ایمان **بِاللَّهِ** داشتند،

وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨١﴾ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ

این آیات خیلی جالب هستند. اینجا وسط یک پُرانتز باز پُرانتز بسته‌ای خدا انجام می‌دهد. پُرانتز بسته، پُرانتز بازهای خدا خیلی جالب هستند. در این وسط خدا یک گروهی را معرفی می‌کند.

وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

یعنی خوب بگردید و ببینید کسانی که بدترین عداوة‌ها را در طول تاریخ به مؤمنان انجام دادند **يَهُودَ** و مشرکان بودند.

وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى

همان‌هایی که غلو در دین داشتند. در آیات پیش داشت اینها را توییح می‌کرد، به خاطر بحث الوهیت، ولی خدا دارد یک گروهی از اینها را ذکر می‌کند. مثل این است که بگوییم اگر کسی سبک **يَهُود** گرایي رفت احتمال هدایت او تقریباً صفر است. اگر هم می‌خواهید که از دین خارج بشوید به سمت نصرانیت. اگر قصد دارید یک موقعی تصمیم گرفتید از دین خارج بشوید، از این سمت بیایید و اگر از آن سمت بروید، دیگر احتمال برگشت نیست.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً

چون اینها عداوة را مشق می‌کنند. یعنی برای عداوة برنامه‌ریزی دارند.

لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

آنهايي که روی شرک خود پای‌بند هستند؛ دقیقاً مثل بت پرستان. الان خیلی‌ها هستند در عالم بت می‌پرستند، به آنها **أَشْرَكُوا** می‌گویند. منظور شرک خفی نیست، این شرک جلی است. یعنی مثلاً واضح بت می‌پرستند.

وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَانَ مِنْهُمْ

دلیل آن هم این است که بعضی از اینها،

مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

اینها به همین دلیل تعهد به دینی که دارند، به همین دلیلی که با خدا ارتباط دارند، به همین دلیلی که دوست دارند رضایت خدا را جلب کنند، حتی قرار شده که به خاطر اینکه خدا را راضی کنند از خیلی کارها کناره‌گیری کنند. اینها روحیه استکباری به خودشان نگرفتند. خصوصیت اینها این است.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ

یک‌جوری دارد تعریض می‌زند که اگر می‌خواهید گمراه هم بشوید این‌جوری گمراه شوید. رابطه خود را با خدا حفظ کنید. هر کاری می‌خواهید بکنید رابطه خود را از خدا قطع نکنید. این‌طوری باشید که اگر یک کسی از خدا حرف زد،

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ

گفتند: این را خدا نازل کرده است

تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ

یعنی همین که می فهمند یک خدایی این حرف را زده است اشک هایشان مثل سیل سرازیر می شود. تَفِيضٌ به تعبیر ما مثل سیل می ریزد. می گویند که به کثرت اشک جاری می شود. می گویند: خدا گفته است. اگر خواستید منحرف هم بشوید این جوری منحرف شوید. وقتی گفتند: خدا گفته است باید اشک چشم داشته باشید. مواظب باشید این اشک چشم شما قطع نشود. چون بعضی ها بدجور به بیراهه می روند. خواستید به بیراهه بروید رابطه خود را با خدا حفظ کنید. طوری که اگر یک کسی گفت این را خدا گفته است... ما همین الان هم وقتی می گویند که خدا گفته است، اشک از چشم های ما نمی ریزد.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

ما که اهل توحید هستیم و این همه نماز خواندیم، مثل سیل اشک ما نمی ریزد. معلوم است این تیره چند شعبه است. منظور کیست؟ به آن نصرانی زده است؟ یا به من مسلمان زده است؟ دارد توحیدی که من ندارم را تویخ می کند.

می گویند: این را خدا گفته است؟ همین. مستقیم در چشم من نگاه می کنید و می گوید: قرآن به چه دردی می خورد؟! بعد می گویند: اینها را من نمی فهمم چیست؟ در حالی که خدا گفته است و شما باید چشمتان پر از اشک بشود. می گویند: نه، من قرآن می خوانم اصلاً عین خیالم نیست، قلبم سفت و محکم، روحیه عالی. اصلاً مثل این اینها نیست که بگویند خدا گفته است و چشم من پر از اشک بشود، چنین خبرهایی نیست. اینها برای نصرانی ها است. خدا با اینکه اینها را قبول ندارد می گوید که اینها **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ**، بعضی وقتها می شود توحید شما این قدر پایین باشد که از یک نصرانی که غلو در دین دارد، یا نه اصلاً غلو در دین هم ممکن است نداشته باشند، قسیسین باشند، موحد هم باشند، ولی دور از دین اصلی باشند، شأن شما از اینها پایین تر باشد. خدا از اینها تعریف می کند، ولی از شما تعریف نمی کند.

اینها حرف های سنگین خدا است. خدا دارد لابلای این حرف ها چیزهای بدی به ما می گوید. به من که خیلی بر خورد، نمی دانم به شما بر خورده است یا نه. یعنی من الان قرآن می خوانم چشمم هیچ وقت گریان نمی شود. البته،

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾

بعد می گویند: يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا، ما به آنچه این گفت ایمان آوردیم. خودت ما را از الشَّاهِدِينَ بنویس.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ

چرا ما را نمی‌تواند با خدا ایمان به خدا تنها نیاوریم. اصلاً چرا؟

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾

چرا ما این طوری نباشیم؟ چه دلیلی دارد ما این طوری نباشیم؟ نصرانی این را می‌گوید. من اگر یک بار توانسته باشم یک چنین حرفی که نصرانی زده است را بگویم. آدم باید یک مقداری حساب و کتاب داشته باشد.

فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا

خداوند به اینها به واسطه آن چیزی که گفتند ثواب داد.

جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾

خدا اسم اینها را مُحْسِن گذاشت. اینها وقتی با قرآن مواجه شدند مُحْسِن شدند. اینها از قبل مُحْسِن نبودند، مواجهه با قرآن آنها را مُحْسِن کرد.

سؤال: آیه قبل از آن درباره سیاست‌گذاری است ...

پاسخ: به نظر خدا این را نمی‌خواهد بگوید، خدا می‌خواهد روکم کنی ما، این سمت را بگویند. اما خیلی لطیف دارد می‌گوید. یک جور که به ما برنخورد. ما خیلی نسبت به قرآن بد عمل کردیم. من یک مقدار بخواهم راجع به آن حرف بزنم همان حال دیروزم می‌شوم. سعی می‌کنم خیلی راجع به این صحبت نکنم که مثل حال دیروز به من دست ندهد. حالم خیلی بد می‌شود، کلاً رابطه من با دنیا یک دفعه قطع می‌شود. خیلی ما با قرآن بد رفتار کردیم. خود ما، یعنی الان در جلسات قرآن که می‌نشینیم، مثلاً تدبر یک سوره، ما که هیچ وقت تدبر یک سوره را نگفتیم و نمی‌گوییم و نمی‌توانیم هم بگوییم. همیشه هم گفتیم یک وقت نگویند ما تدبر سوره می‌گوییم. تدبر سوره برای معصوم است. ما مطالعه می‌کنیم، هم نشینی می‌کنیم، انس می‌گیریم، می‌فهمیم، راجع به آن تفکر می‌کنیم، نهایت کاری که راجع به قرآن می‌کنیم این است که تفکر می‌کنیم و خودمان را نزدیک به تدبر می‌کنیم. وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ، می‌گویند: ما یک سوره‌ای را شنیدیم. حال اینها این است. فقط یک آیه یا یک سوره از الرَّسُولِ گفت که این برای خدا است. گفتند: این برای خدا است. اینها مثل سیل اشک می‌ریزند. نه به خاطر فهم آن آیه، برای اینکه برای خدا است. یعنی اینها رابطه خود را با خدا آن قدر قوی کردند که اگر یک چیزی از جانب خدا آمد خیلی برای آنها ارزش دارد. اصلاً چه کار دارد که خدا چه حرفی زده است. کاری ندارد خدا چه گفته است.

متوجه هستید چه می گویم؟ یعنی قبل از اینکه آیه به فرد برسد برای خدا بودنش موضوعیت دارد و جذبه برای خدا بودنش او را می گیرد؛ نه فهم آن آیه.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: **مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ**، یعنی حق را می شناسد. می فهمد این برای خدا است. **حَقِّ** را به این دلیل می گوید که خدا را یک امر ثابت فرض می کند، یک امر متغیر فرض نمی کند و می داند این برای همان خدایی است که می شناسد. نه حرف را می شناسد، می فهمد که **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**، برای خدا است. یعنی حداقل نشستن در یک کلاس قرآن فهم خود اینکه خدا **یک مَا أَنْزَلَ** دارد و فعال شدن مشاعر انسان به واسطه رؤیت **مَا أَنْزَلَ** است. آن چیزی که نازل شده است.

این دیگر تمام شد. حال اینکه بعدش راجع به آن فکر کنید، چیزی بفهید، آن را مبنای عملت قرار دهید. آن دیگر داستانش داستان دیگری است. مثل این است که گمشده ای را برمی دارد و روی چشمانش می گذارد و می بوسد. فکر کنید به زمین کربلا رسیدید. قطعات مطهر امام حسین علیه السلام را می گیرید و می بوسید و روی چشمتان می گذارید. آیات قرآن این طوری است. آیات قرآن کمتر از اعضاء و جوارح امام معصوم نیست. دلیل آن چیست؟ سوره حجر، **الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾**. شأن آیات قرآن از اعضاء و جوارح امام معصوم کمتر نیست. اصلاً همین که آدم قرآن را بزرگ بدارد خدا را بزرگ داشته است. پس یکی از راه های این چرخه می شود. یکی از راه های اقامه توحید، اقامه کتاب است. یعنی شما برای اینکه خدا برای شما بزرگ باشد کتاب را باید بزرگ کنید. شما کتاب را که بزرگ کنید توحید هم برای شما بزرگ شده است. توحید را که بزرگ کنید، کتاب برای شما بزرگ شده است. مثل نرده بان می شود، صخره نوردی می شود. پایتان را یک جایی می گذارید، اقامه کتاب می شود. بزرگش می کنی، بلند می کنی. در سوره راجع به توحید می خوانید می گذارید آنجا. کتاب را بلند می کنید، پایتان را می گذارید. اسم این را مشی می گویند. حرکت می کنید. دو پا دارید. یک پای شما اقامه کتاب است، یک پای شما اقامه توحید است. با این دو پا حرکت می کنید. این دستورالعمل سوره مانده است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: عدم استکبار به این معنا است که اینها هیچ تمایلی به این ندارند که خودشان امر و نهی داشته باشند. تمایل دارند که امر و نهی بشوند. دلشان نمی خواهد که در زندگی خودشان امر و نهی کنند. چون که خودشان را رام کردند. رهبان کردند، قسیسین شدند، تمایلشان این است که یک نفر بگوید که این کار را بکنید.

اتفاقاً در این زمینه زیاده‌روی هم کردند. یعنی در امر و نهی آن‌قدر خودشان را کوچک کرده‌اند که در یک سری از امر و نهی‌ها از آن طرف بوم افتادند. به همین دلیل اینها دچار سوء برداشت شدند. در مورد جهاد، آیات جهاد را نمی‌شنوند. امر و نهی‌ها را برای خودشان مسدود کردند. ولی اعتقادشان این است که همه امر و نهی‌ها را باید از خدا بشنوند. همه را؟ بله، همه را. همه این است که بروید رهبان شوید؟ بله همه همین است. برای خودشان هم دلایلی دارند. دلائلشان این است که آن طرفی‌ها را ببینید چه جنایت‌هایی می‌کنند؟ ما می‌خواهیم از آنها مصون باشیم. نمی‌خواهیم مثل آنها باشیم. یعنی چون مقایسه می‌کنند بین گروهشان، دچار تفریط شدند. شیعه به برکت اهل بیت علیهم‌السلام، لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ شده است. در اسلام، عده‌ای از اهل تسنن مثل نصاری شده‌اند. یک عده هم مثل یهود شده‌اند. آنهایی که سراغ ملک و پول رفتند یهودی شدند. آنهایی که فقط به نماز اکتفا کردند، اتفاقاً در بین آنها چنین آدم‌هایی هم وجود دارد، لذا کسی اهل تسنن را با دید تحقیر نگاه نکند. چون در بین آنها آدم‌های این طوری هم هست. اهل تسنن آدم‌های خیلی خوبی هم دارد. حواستان باشد. از ما هم بهتر هستند. چون این آیات **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ**، ممکن است در آنها وجود داشته باشد و وجود هم دارد. وقتی با آنها ارتباط می‌گیرید، می‌بینید آنها یک سوء برداشت‌هایی از دین دارند. دین به آنها نرسیده است، ولی استکبار هم ندارند. اینها به هدایت نزدیک هستند. بلکه خود هدایت هستند. ولی آنها رو کم کنی ما هستند. که چه جور که او شیعه نبود، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نداشت، این همه امکانات نداشت، روضه نداشت، امام حسین علیه‌السلام نداشت. این قدر رقت قلب دارد که خدا برای او مهم است. شما که همه اینها را دارید چرا خدا برایتان مهم نیست.

آیه بعدی را بگوییم و بحث را تمام کنیم. آیه هشتاد و شش، من نگران بودم تا آیه هشتاد و ششم را نتوانم بگویم. چون این آیات را هر وقت آدم می‌خواند احساس می‌کند چقدر پراکنده گویی کرده است. ولی دیدید که پراکنده گویی نکرده است. از همان آیات اول منظومه منسجمی داشت. مثل هشت دری‌های اصفهانی بود از یکی وارد یکی دیگر شد.

اینجا می‌گوید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

تا اینجا ما بحث آیات را در این سوره نداشتیم. الان مثل اینکه این قسیسین ما برای ما آیه شدند. سپس به ما رو می‌کند که یا این است که این موضوع شما را به سمت اقامه کتاب و اقامه توحید به تمام آن جریاناتی که دارد، یعنی بزرگ داشتن توحید به نحوی که برایتان مهم باشد، هر موقع مثل سیل اشکتان آمد بگویید: قبول شدم. قبول شدم. قبولی هم یک نشانه‌ای می‌خواهد. شما وقتی قرآن را می‌خوانید معلوم نیست که خدا قبول کرده باشد

که این را شنیده باشید. می گوید: من یک آیه در قرآن پیدا کردم. براساس این آیه، که خدا اسمش را گذاشت آیه، من می خواهم این آیه را تصدیق کنم و نمی خواهم به آن کافر باشم. چون اگر تصدیق نکنم و کافر باشم **أَصْحَابُ الْجَحِيمِ** می شوم. پس آن را تصدیق می کنم و کافر نمی شوم. خوب چطور تصدیق می کنید؟ کلاس های قرآن می روم، قرآن می خوانم، سوره ی یس و آیت الکرسی را هر روز می خوانم، آیات مدنظر را می خوانم، اما منتظر هستم که چشمه ی اشک من بیاشد. شما تا به حال پاشیدن اشک چشم کسی را دیده اید؟ من دیده ام. اشک پاشیدن یعنی اینکه در یک زمانی، یک مرتبه فرد نقطه ی اوجی می گیرد که در وجود او انگار دو ابر به هم برخورد شدیدی می کنند و یک مرتبه اشک می پاشد. اگر به این حدنصاب رسید یعنی خدا برای من مهم شده است. یعنی تا قبل از این خدا برای من مهم نبوده است. شاید بگویید چرا کار را سخت می کنید. ما که خدا را دوست داریم و او را قبول داریم. یعنی این حد قابل قبول نیست؟

از نظر من خیر. زیرا نمی توانم بینم یک عده ای که **نَصَارَى** هستند و امام حسین علیه السلام را ندیده اند، اینها جلوتر از شما باشند و خدا به آنها بگوید: **فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾**؛ بعد من از اینها عقب بیفتم. من شکران نعمت امام حسین علیه السلام را چطور انجام بدهم، من شکران نعمت امیرالمؤمنین علیه السلام را چطور انجام دهم؟. من نمی خواهم کفران نعمت بکنم. من می خواهم از اینها جلو باشم. اینها امیرالمؤمنین علیه السلام را که نداشتند. من امیرالمؤمنین علیه السلام داشتم. من منتظر می مانم تا اشک چشم من بیاشد. ایرادی ندارد، امسال نشد، سال بعد، سال بعد نشد، دو سال بعد، اشکالی ندارد زیرا مسیر معلوم است. مسیر پاشیدن اشک چشم است. یعنی اگر این آقا روبروی من نشسته باشد باید اشک من روی صورت او بیاشد و تا این حالت برای من به وجود نیاید یعنی خدا را دوست نداشتم، کتاب هم خیلی برای من مهم نبوده است. اگر با من این طور حرف نزنند، به قول معروف دوهزاری من نمی افتد. باید به من عینی و جزئی بگویند. جزئی تر از این دیگر نمی شود گفت. شما همیشه به بنده می گوید: چرا جزئی حرف نمی زنی و کلی گویی می کنی. دیگر جزئی تر از این پاشیدن اشک هم داریم؟! اشک ندارید، بروید پیدا کنید. آن قدر التماس خدا را بکنید که خدا یا محبت خودت را به من بچشان. تا وقتی به شما می گویم این برای خدا است اشک شما بیاشد. به آیه ی هشتاد و هفت رسیدیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آنها که نزدیک تر هستند می بینند. بعد هم فرض کنیم ندیدیم، قرآن است دیگر، این آیه را که نمی توانیم از قرآن حذف کنیم، می شود؟! اگر شما می توانید حذف کنید! می توانید بگویید: ما نمی خواهیم به این آیه عمل کنیم. اما گفته است: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾**؛ این آیه ی هشتاد و شش را نمی گفت، چرا گفت؟! من واقعاً این سوره را که می گویم نگران سلامتی خودم هستم، زیرا می ترسم تا

آخر این سوره تاب نیاورم، گاهی اوقات واقعاً قلب من می‌ایستد. ایشان می‌فرماید ما که حضرت امام و افراد دیگر را ندیدیم که **تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ** شدند.

سؤال: در دعای عرفه، دعاها و اشک‌های امام حسین علیه‌السلام را که دیده‌ایم؟

پاسخ: خیر منظور ایشان امام معصوم نبود، امام خمینی بود.

بنده اولین باری که **تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ** را دیدم در درس اخلاق آیت‌الله صادقی در اصفهان در مدرسه‌ی صدر بودم. چهارشنبه‌ها درس اخلاق داشتند. البته الان هم فکر می‌کنم در حوزه‌ها باشد.

دقیقه ۹۰ تا آخر

یک‌بار رفتم جلو نشستم. ایشان یک میز کوچک گذاشته بودند. آقای صادقی آدم کوتاه‌قدی بودند. بشدت نورانی بودند. انگار ده نورافکن در چهره‌ی ایشان کار گذاشته بودند. ریش‌های سفید و ایهت خاصی داشتند. برای ما آن سال‌ها خیلی این شخصیت‌ها عجیب بودند. نشسته بودم و ایشان اصول کافی را باز کرد و گفتند: قال صادق علیه‌السلام و اشک ایشان پاشید. فقط همین را گفتند. من تا قبل از آن پاشیدن اشک را ندیده بودم. یعنی الان تصدیق می‌کنم که من یک نفر را به این صورت دیده‌ام.

اما چرا من این حرف را به شما می‌زنم؟ به این دلیل که ما فکر می‌کنیم در ساختارهای دینی، نصاب‌های کمی وجود ندارد. فکر می‌کنیم یا کمی یا کیفی، به طور کلی ساختارهای ارزیابی وجود ندارد. به طور مثال ما برای توحید نمی‌توانیم ارزیابی داشته‌باشیم که آیا توحید ما واقعاً قوی شده است یا خیر. اما به طور عقلی می‌فهمیم که به طور مثال این چای را که برای من شخصی آورد و گفت این را مقام معظم رهبری آورده است، بنده یک مرتبه خیلی متأثر می‌شوم. اما اگر بگویم که خدا به من داده است، می‌گویم: خدا که همه چیز را می‌دهد. یعنی ارزش خدا برای من از مقام معظم رهبری کمتر است. تالی فاسد آن کجا است؟ فرض کنید بگویم بیاید به قم برویم من شخصی را می‌شناسم که چشم باطن‌بین دارد. بعد شما بگویید: من نمی‌آیم! می‌گوییم: چرا؟ می‌گویید: او باطن من را می‌بیند، من چه خاکی بر سر کنم؟! شما هر روز با خدا زندگی می‌کنید، باطن شما را خدا می‌بیند، خداوند است که قرار است به شما جزا دهد، شما را بهشت یا جهنم ببرد. آن بنده‌ی خدا که نمی‌خواهد شما را بهشت و جهنم ببرد. چرا دید او برای شما مهم‌تر از دید خداوند است؟! چرا این قدر سطح خداوند برای ما پایین آمده است؟! فرض کنید عالمی در این جمع باشد همه از او درخواست چفیه و امثالهم را داریم، بعد به قرآنی که در همین جمع حضور دارد توجه نمی‌کنیم. می‌گوییم: قرآن را که همه در خانه داریم، اما چفیه‌ی این عالم را نداریم! عجب! یعنی شما به آن چفیه به اندازه‌ی قرآن اعتنا می‌کنید؟! یا مثلاً می‌گویند این انگشتر را مقام معظم رهبری به ما هدیه

داده است. تبرک آقا است، این دست در جهنم نمی سوزد. اما من دست خود را روی آیات قرآن نمی کشم. ارزش این هزاران برابر که چه عرض کنم، بسیار بسیار بالاتر از آن انگشتر است. اصلاً قابل قیاس نیست. این انگشتر یک انسان و نهایت عبد خدا است. اما قرآن کلام خداوند است. چرا این قدر از آن دور هستیم.

تا آیهی هشتاد و هفت را گفتیم. دو فصل از کتاب ماند. ان شاء الله تا پایان ماه صفر آن را هم بررسی می کنیم.

تقریب به چشم منتظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد.)
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان